پیام حسین به بندۀ حسین نگاهی به لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## پیام حسین به بندۀ حسین نگاهی به لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در آثار مبارکه جمال ابهی و حضرت عبدالبهآء تشابهات اسمی بسیار مورد استفاده واقع شده است. حتّی گاهی در تضادّ با یکدیگر قرار می‌گیرند. حضرت عبدالبهاء واژۀ "عبدالبهاء" را با "عبدالحسین" یکسان می‌گیرند، زیرا بخشی از نام جمال مبارک با عنوان "بهاءالله" یکی می‌شود. هیکل مبارک خطاب به یکی از احبّاء می‌فرمایند، "ای عبدالحسین، ای هم‌نام این عبد حقیر. بیا بیا تا هر دو هم‌دست شویم و هم‌راز و به مقتضای این نام کامی پرشهد نمائیم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم. اگر من قصور نمایم تو اکمال نمایی؛ اگر من فتور یابم تو اقدام کنی. چون دو هیکل ضعیف را بر امری واحد قائم نمائی، حکم یک هیکل قوی پیدا نماید بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج5، ص23)

حضرت بهاءالله بارها به تشابه بخش دوم اسم مبارک خود با بخش اوّل اسم حضرت ربّ اعلی اشاره داشته‌اند. مثلاً می‌فرمایند، "در ظهور اوّلم به کلمۀ ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلّی فرمودم..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص172)

گاه به تشابه اسمی با مشاهیر باستانی ایران می‌پردازند. مثلاً به شخصی به نام فریدون می‌فرمایند، "ای فریدون، هم‌نامت گمنام شد. نامش لفظی است در السُن و افواه. زیرا سلطنتش جهانبانی خاکدان بود و جهانبانیَش بی‌اساس و بنیاد..." (یاران پارسی، ص117) به شخصی به نام رستم می‌فرمایند، "ای رستم هم‌نامت به شجاعت تن شهیر آفاق گشت. تو به مردانگی و آزادگی جان در جهان معروف شو." (همان، ص119) و نیز می‌فرمایند، "ای افلاطون، هم‌نامت شهره آفاق شد و به حکمت اشراق معروف و ممتاز گشت. دانایی سبب فوز و فلاح است و مغناطیس فیض و نجاح." (منتخباتی از مکاتیب، ج2، ص175)

بخش اوّل نام مبارک حضرت بهاءالله، که ترکیبی از حسین و علی است، مکرّراً در آثار به کار رفته است. در مقامی کلّ اسم مبارک را اینگونه به کار می‌برند، "لا اله الّا هو و الّذی ظهر باسم حسین قبل علی لسُلطانه و عظمته و کبریائه ثمّ ظهوره و بطونه و عزهّ و اقتداره علی الخلائق جمیعاً." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص1888)

جمال قدم خطاب به شخصی به نام حسین می‌فرمایند، "طوبی لک یا حسین بما سمِعتَ نداء الحسین. آن حسینی که جمیع عالم را حقّ به ظهور او بعد از قائم بشارت فرمود." (آیات الهی، ج2، ص185)

لوح کوتاهی که مورد بحث در این وجیزه خواهد بود خطاب به شخصی به نام عبدالحسین طهرانی است که کمر همّت به مخالفت با جمال مبارک بسته بود. این لوح مبارک در کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص312-313 (طبع کانادا، ص339-340) درج شده است. بخشی از آن در جلد چهارم مائده آسمانی، ص135 مندرج است.

**مفاد لوح مبارک**

کلام مبارک با عبارت هشدار دهنده‌ای شروع می‌شود که قبلاً در قرآن کریم نیز آمده است. در سورۀ فجر، آیۀ 14 عبارت "إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلْمِرْصَادِ" (پروردگارت، بی‌گمان، در کمینگاه است) نازل شده است. گویای آن که خداوند کاملاً مراقب و ناظر بر اعمال است. امّا نوع بشر تصوّر می‌کند خدا غافل است. در کلمات مکنونه نیز ذکر شده است، "ای عاصيان بردباری من شما را جری نمود \* و صبر من شما را به غفلت آورد که در سبيل‌های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بي‌باک مي‌رانيد گويا مرا غافل شمرده‌ايد و يا بی‌خبر انگاشته‌ايد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص392)

جمال قدم نیز لوح مبارک خطاب به شیخ عبدالحسین طهرانی را با عبارت مشابه، یعنی "إنّه لَبِالمرصاد" شروع می‌فرمایند تا مخاطب بداند که خداوند بر جمیع اعمالش آگاه است. در واقع عبارت قرآنی "لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰاتِ وَ لَا فِى ٱلْأَرْضِ وَ لَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَ لَآ أَكْبَرُ إِلَّا فِى كِتَٰابٍ مُّبِينٍ." (سورۀ سبأ، آیۀ 3 / مضمون: هم‌سنگ ذرّه‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نیست، نیز چیزی کوچک‌تر از این و نه بزرگتر نیست مگر آن که در کتابی مبین است.)

بنابراین، جمال مبارک در بدایت لوح می‌فرمایند که هیچ امری از دسیسه‌های شیخ مزبور از هیکل مبارک مکنون نیست و سپس او را خطاب قرار داده از تشابه اسمی دو حسین استفاده می‌کنند: "أن یا حسین، تزورُ الحسین و تقتُلُ الحسین یا ایّها الغافل المُرتاب" (مضمون: ای حسین، [امام] حسین را زیارت می‌کنی و حسین [جمال مبارک] را به قتل می‌رسانی ای غافل شک‌کننده.) در لوح دیگر از او "... منهم الّذی سمّی بالعبد لهذا الاسم..." (از جمله کسی که به بندۀ این اسم، یعنی عبدالحسین، نامیده شده است) یاد می‌کنند.

سپس جمال مبارک به ماجرای عراق می‌پردازند، یعنی زمانی که در بغداد بودند و قرار به ملاقات بین جمال مبارک و شیخ عبدالحسین گذاشته شد. در این لوح می‌فرمایند، "انّا اردنا حضورک فی العراق و جعلنا الأختيار بيدک فی ايّ محلّ تريد لتحضر و نظهر لک البرهان انّک قبلت و اذا جآء الميقات هبّت الأرياح انّک فررت يا ايّها الذّباب اتينا بيتاً قرّر فيه الأجتماع و ما وجدناک يا ايّها المشرک باللّه مرسل الأرياح لمّا رايت عجز نفسک اعتذرت يا ايّها المکّار." (مضمون: اراده کردیم که در عراق به حضورت بیاییم و به تو اختیار دادیم که در هر جایی که خواستی حاضر شوی و ما برهان را بر تو آشکار سازیم. تو پذیرفتی و هنگامی که میقات فرا رسید و اریاح قضای الهی وزید فرار کردی ای مگس. ما به بیتی که قرار بود در آن اجتماع صورت گیرد آمدیم و تو را نیافتیم ای مشرک بالله. وقتی عجز خودت را دیدی عذر آوردی ای مکّار.)

داستان آن را جناب فاضل مازندرانی اینگونه بیان می‌کنند که یکی از محارم شیخ که زیاد به محضر جمال مبارک رفت و آمد می‌نمود نزد شیخ رفته "نصیحت و نهی و توبیخ نموده گفت اولیٰ این است که یک بار با ایشان ملاقات و گفتگو نمایی. اگر حقّ است معارضه نکنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنید. شیخ گفت می‌ترسم از این که ایشان برای محاجّه حاضر نشوند. آن شخص از جای برخاسته گفت حاضر کردن ایشان را من در عهده می‌گیرم و اگر به منزل ایشان نیایید، قرار در منزل خودم می‌دهم و شیخ با حضور جمعی قبول نمود و واقعه به محضر ابهی معروض گردید. فرمودند این فکر صواب است و همین آن او را خبر کنید. چه در چنین امر خیر تأخیر جائز نه و من از امروز تا ده روز مهيّا هستم هر وقتی را معيّن کنيد خبر دهيد تا در وقت موعود حاضر شوم و مجال عذری برای شيخ نماند. همين که کلام مبارک را به شيخ رساندند بيم نموده به عذرهای مختلف متعذّر گشت و اين حکايت نزد اشراف و تجّار ايرانی ساکن کاظمين و بغداد به واسطۀ همان شخص شيوع يافت و مدّتی نقل مجالس بود و حرمت شيخ چنان از ميان رفت که ايّامی طويل از کاظمين به بغداد نمی‌گذشت و معذلک با ميرزا بزرگ‌خان و هم‌دستانشان به دسيسه و تهيّه فساد مشغول گشت." (تاريخ ظهور الحق، ج4، طبع آلمان، ص211-212)

در لوحی از قلم اعلی نازل، "اردنا فی العراق ان نجتمع مع علما العجم لمّا سمعوا فرّوا و قالوا ان هو الّا ساحر مبين. هذه کلمة خرجت من افواه امثالهم من قبل و هولاء اعترضوا عليهم بما قالوا و هم يقولون اليوم مثل قولهم و لا يفقهون. لَعمری مثلهم کمثل الرّماد عند ربّک اذا اراد تمرّ عليهم ارياح عاصفات و تجعلهم هبآء انّ ربّک لهو المقتدر علی ما يريد." (آثار قلم اعلی، ج1، ص151 / مضمون: در عراق خواستیم که با علمای عجم جمع شویم موقعی که شنیدند فرار کردند و گفتند نیست این مگر ساحری آشکار. این کلمه‌ای است که از دهان امثال آنها از قبل خارج شده و اینها به آن کسان قبلی معترض می‌شدند و حالا همان سخن را تکرار می‌کنند و نمی‌فهمند. قسم به جانم که مَثَل آنها نزد خدا مثل خاکستر است. وقتی که بخواهد بادهای شدید را علیه آن به وزش در می‌آورد و آنها را غبار پراکنده می‌سازد. پروردگارت بر آنچه که بخواهد انجام دهد توانا است.)

البتّه جمال مبارک صرفاً برای روشن شدن حقّ و حقیقت پذیرفتند که با شیخ ملاقات کنند. در ادامه به این نکته اشاره می‌فرمایند: "ما اردنا لقآئک الّا ليتمّ حجّة اللّه عليک و علی من حولک لعلّ تسکن نار البغضآء فی صدرک و صدور الّذين کفروا بربّ الأرباب." (مضمون: ما صرفاً برای اتمام حجّت الهی بر تو و اطرافیانت قصد دیدار با تو را نمودیم تا آتش کینه در سینۀ تو و سینۀ کسانی که به خداوند کافر هستند فرو نشیند.)

این معنی را در دیگر بیانات حضرت بهاءالله نیز مشاهده می‌کنیم. مثلاً استناد به کتب سالفه و احادیث ائمّه را ظلمی به خود می‌دانند ولی برای هدایت نفوس می‌پذیرند که چنین کنند. در بیانی از قلم اعلی نازل، "امر به مقامی منجر شده که با آن که ظهور آیات قدس ربّانی به مثابۀ غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و مِن دونها آیات قدرتیه و ظهورات الهیّه که عالم را احاطه نموده به شأنی که ملل قبل مُذعِن و معترف شده‌اند. معذلک، باید به ادلّه استدلال نمایم و امری را که لازال مقدّس از دلیل بوده به دلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی به سماء شهود صعود نمایند. ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم به دون خود استدلال بر حقّیّت خود نمایند بعد از آن که چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لائح است." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص12-13)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "انّ لمثلی لاینبغی أن یستدلّ لإثبات امره بذکر دونه. ولکن لمّا رأینا ضعفَ العباد و عجزَهُم ذکرنا ما نُزِّلَ مِن قبل رحمةً مِن عندنا علیهم إنّ ربّک هو الفضّال العزیز الودود." (مجموعه اشراقات، ص96 / مضمون: شایسته نیست کسی مثل من برای اثبات امرش به ذکر غیر خود استدلال نماید. ولی چون ضعف و عجز بندگان را دیدیم رحمت ما سبب شد آنچه را که از قبل نازل شده ذکر کنیم.)

در لوح رئیس فارسی نیز به صورتی به همین نکته اشاره دارند: "بعد از ورود گلی‌بولی عمر نامی بين‌باشی بين يدی حاضر. اللّه يعلم ما تکلّم به. بعد از گفتگوها که برائت خود و خطيّهٴ شما را ذکر نمود اين غلام مذکور داشت که اوّلاً لازم بود اين که مجلسی معيّن نمايند و اين غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم اين عباد چه بوده و حال امر از اين مقامات گذشته و تو به قول خود مأموری که ما را به أخرب بلاد حبس نمائی. يک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی به حضرت سلطان معروض داری که ده دقيقه اين غلام با ايشان ملاقات نمايد آنچه را که حجّت مي‌دانند و دليل بر صدق قول حق مي‌شمرند بخواهند. اگر من عند اللّه اتيان شد اين مظلومان را رها نمايند و به حال خود بگذارند. عهد نمود که اين کلمه را ابلاغ نمايد و جواب بفرستد خبری ازو نشد و حال آن که شأن حق نيست که به نزد احدی حاضر شود چه که جميع از برای اطاعت او خلق شده‌اند ولکن نظر به اين اطفال صغير و جمعی از نساء که همه از يار و ديار دور مانده‌اند اين امر را قبول نموديم و مع ذلک اثری به ظهور نرسيد. عمر حاضر و موجود سؤال نمائيد." (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص٢٤٤-٢٤٥)

در ادامه، جمال مبارک تصریح دارند که اگرچه شیخ از ملاقات جمال مبارک امتناع نمود، امّا اهل فردوس بالا و ملأ اعلی مشتاق دیدار ایشان هستند: "انّک اعرضت عن لقآئی بعد الّذی يشتاقه اهل الفردوس و اهل حظآئر القدس." (مضمون: تو از دیدار من روی برگرداندی در حالی که اهل فردوس و اهل حظائر قدس مشتاق دیدارش هستند.)

این معنی در برخی از دیگر آثار مبارکه مشهود است. در واقع این ظهور قدس صمدانی سبب ایجاد مسرّت در ملأ اعلی و کلّ کائنات شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "ای قوم قدر يوم را بدانيد امروز آفتاب کرم از افق عالم مُشرق و لائح و امواج بحر بيان اَمام وجوه اديان ظاهر خود را محروم منمائيد لَعمر اللّه مابين ملأ اعلي جشنی ظاهر و مجلسی برپا چه که امروز مکلّم طور بر عرش ظهور مستوی و کوم اللّه به لقا فائز و مدينهٴ مبارکهٴ طيّبه از آسمان نازل شمس لازال فی وسط السماء. اين نور را سحاب منع ننمايد و کسوف اخذ نکند. لازال قمرش ساطع و لائح و انهارش جاری و ساری و اشجارش باثمار لا تحصی مزيّن يوم يوم فرح اکبر است. طوبی للفائزين و طوبی للمخلصين و طوبی لمن اخذ بيده اليمنی کوثر البقاء و شرب بهذا الاسم الّذی به فتح باب العطاء." (آثار قلم اعلي، ج7، ص85)

یکی از احبّاء که موفّق شده بود به حضور مبارک مشرّف شود مخاطب لوح مبارکی قرار گرفت که در طیّ آن می‌فرمایند تو به فوزی فائز شدی که ملأ فردوس مشتاق آن هستند، بقوله الاحلی: "فهنیئاً لَکَ یا عبد بما هاجرت عن دیارک و سافرت الی الله المهیمن القیّوم الی أن وردتَ مدینةَ الّتی سُمِّیَت بدارالسّلام من قبل ... و انّک لو تأخَرتَ فی ذلک ما فُزتَ بهذا الفوز الّذی یشتاقه ملأ الفردوس إن أنتم توقنون و یفوت عنک کما فات عن اکثر النّاس و هم حینئذٍ فی حسرة و ندبة مشهود..." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص207 / مضمون: خوشا به حال تو که از دیار خودت هجرت و سفر کردی به سوی خداوند مهیمن قیّوم تا آن که وارد مدینۀ دارالسّلام شدی ... و اگر در این کار تأخیر می‌کردی به این فوزی که اهل فردوس مشتاقش هستند فائز نمی‌شدی و از تو این امر فوت می‌شد همانطور که از اکثر ناس فوت شد و آنها اکنون در حسرت و ندبۀ آشکارند.)

البته بعد از ظهور هم به نحوی به این نکته اشاره دارند. در لوح رئیس عربی می‌فرمایند حال که این ظهور واقع شده اگر حضرت رسول اکرم حضور داشت می‌فرمود، "عرفناک یا مقصود المرسَلین" و حضرت موسی ‌می‌فرمود، "لک الحمد بما رأیتَنی جمالک و جعلتنی مِن الزّائرین."در لوحی دیگر می‌فرمایند، "امروز روزی است که حبیب قد عرفناک می‌گوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئنّ قلبی ذاکر." (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، شماره 1، ص59)

پس آنگاه به او وعدۀ عذاب می‌دهند که سبب گریه و زاری او خواهد شد، بقوله تعالی: "سوف تبکی و تنوح و لا تجِدُ لنفسک من مناص ان اصبِر حتّی يأتيک اللّه بقهر من عنده سوف تأخذک نفحات العذاب و ترجعک الی النّيران." (مضمون: به زودی گریه و ناله خواهی کرد و از برای خود ملجأ و پناهی نخواهی یافت. صبر کن تا خداوند قهری از سوی خود برایت بیاورد. طولی نمی‌کشد که نفحات عذاب تو را اخذ کند و به جهنّم راجع فرماید.)

این مطلب در بسیاری از الواح تصریح شده که برای احدی ملجأ و پناهی جز جمال قدم وجود ندارد و هر کس که از خداوند در این دور صمدانی روی برگرداند به هیچ وجه گریزگاهی نخواهد داشت. در لوحی می‌فرمایند، "إِنَّ ٱلَّذِيْنَ يَدْعُوْنَکُمْ إِلي ٱلطَّاغُوْتِ قُلُوْبُهُمْ غُلْفٌ وَ هُمْ مِنْ أَصْحابِ ٱلْجَحِيْمِ ، هَلْ لِأَحَدٍ مِنْ عاصِمٍ أَوْ لِنَفْسٍ مِنْ مَناصٍ لا وَ رَبِّکُمُ ٱلْعَزِيْزِ ٱلْحَکِيْمِ ، أَنِ ٱسْرِعُوا إِلَيْهِ بِقُلُوْبِکُمْ إِنَّهُ يَحْفَظُکُمْ عَنِ ٱلَّذِيْنَ کَفَرُوا وَ يُقَرِّبُکُمْ إِلي مَقامٍ لَوْ تَرَوْنَهُ لَتَخُرُّوْنَ بِأَذْقانِکُمْ سُجَّداً للّهِ ٱلْعَزِيْزِ ٱلْجَمِيْل." (لئالي الحكمة، ج1، ص72 / مضمون: کسانی که شما را به شیطان فرا خوانند قلوبشان در غلاف قرار گرفته و از اصحاب جهنّم هستند. آیا از برای احدی نگاه دارنده‌ای یا پناهی وجود دارد. خیر قسم به خداوند. به قلوب خود به سوی خدا بشتابید که او شما را از کسانی که کافر شدند حفظ کند و به جایگاهی نزدیک سازد که اگر ببینید در سجده بر خداوند جبین بر زمین گذارید.)

وقتی که فؤاد پاشا در پاریس بیمار شد و گرفتار ملائکۀ عذاب گشت تقاضای رجوع نمود تا به خانواده‌اش ملحق شود. امّا جواب منفی گرفت. چون ملائکه قهر را دید نزدیک به موت شد و گفت "عندی بیتٌ من الزّخرف و لی قصرٌ فی البغاز تجری من تحته الأنهار." (خانه‌ای از طلا دارم و قصری در تنگه داردانل که نهرها از زیر آن جاری است.) گفتند امروز دیگر هیچگونه فدیه‌ای از تو قبول نمی‎شود. زیرا از فعل تو اهل فردوس نوحه کردند. حال، قهر پروردگارت نصیب تو شده است. گفت من مقام صدارت داشتم و این هم حکم من. گفتند ببُر زبانت را که تو به روز ندا کافر شدی. (آثار قلم اعلی، ج1، ص177)

حضرت ولی امرالله در وصف شیخ عبدالحسین فرموده‌اند، "مردود دارين و مبغوض ثقلين شيخ عبدالحسين به شهادت قلم ميثاق معزول و منکوب و پشيمان و پريشان گشت." (توقیعات مبارکه خطاب به احبّاء شرق، ص260 / اشاره به مقاله شخصی سیّاح، ص52 است.)

جمال مبارک در انتهای لوح مبارک نیز به عذابی که در دیار دیگر، یعنی عالم بعد، در انتظار اوست اشاره دارند: "سوف یأتیک الموت و تری قهر ربّک یا ایّها المُعرض عن الّذی بِه أتی الوعد و نادَی المناد." (مضمون: به زودی مرگ نصیبت شود و قهر پروردگارت را خواهی دید ای که از کسی روی برگرداندی که با ظهور او وعود الهی تحقّق یافت و منادی ندا در داد.) شیخ عبدالحسین در 64 سالگی در کاظمین درگذشت.

بخش دیگری از لوح مبارک به اعراض اهل عالم اختصاص دارد که می‌فرمایند خداوند رحمن آمد ولی مستی و بی‌خبری ساکنان بیابان نفس و هوی را فرا گرفته است. مخلصون به مطلع وحی ایمان آوردند ولی مشرکون جایی جز جهنّم ندارند و چه بد مقرّی است مقرّ آنها.

علیرغم تمام بلاهایی که از همه جا و از جمله از سوی شیخ عبدالحسین به هیکل مبارک هجوم آورد، می‌فرمایند، "لایمنعنا البلایا عن ذکر مالک الأسمآء أدعو النّاسَ بما اُمِرتُ و لایمنعنی اعراض مَن عَلَی الأرض و لا سطوة کلّ متکبّر جبّار. قد جَعَلَ اللهُ البلایا کَنسآئمِ الرّبیع لهذه السّدرة الّتِی ٱرتَفَعَت بالحق و تنطِقُ کُلُّ ورقة منها السّلطنة لله المقتدر المختار." (مضمون: بلایا ما را از ذکر مالک اسما منع نکند. مردمان را به آنچه که امر شده‌ام فرا می‌خوانم و اعراض جمیع اهل ارض و شدّت و حدّت هر متکبّر جبّاری مانع من نشود. خداوند بلایا را مانند نسیم بهاری برای این درختی قرار داده که به حقّ مرتفع شده و هر برگی از آن سخن گوید که سلطنت از آنِ خداوند مقتدر مختار است.)

**مخاطب لوح در لوح دیگر**

عبارات قلم اعلی در سورةالنّصح راجع به شیخ مزبور مقبولیت جمیع اعمال او را زیر سؤال برده از حیّز قبول ساقط می‌نماید:

جمال قدم در فقراتی از این لوح مبارک به نفوسی اشاره دارند که ادّعای ایمان دارند ولی اقبال آنها به تراب و اعراض از ربّ‌الارباب است. در واقع آنها بت نفس خود را می‌پرستند و به کسانی فخر می‌فروشند که جز خدای را نپرستند. اینها به خداوند افترا بندند و سرزمین‌ها را طیّ کنند تا به مرقد یکی از نفوس برسند ولی از موجدالاسماء بگذرند و درنیابند. یکی از آنها عبدالحسین است. او کسی است که شیطان از کفرش فرار کند و جگر منقطعین از نار او در احتراق است. او همان کسی است که شیطان در نفس او وسوسه کرد تا از ذکر پروردگارش غفلت نماید و از جوار قدس محبوب اخراج شود. او همان کسی است که به قابیل یاد داد که برادرش را بکشد و او اوّل کسی است که به خداوند استکبار ورزید و هیچ کفر و ظلم و فسق و فجوری نبود که از این شقی نشأت نگرفت و جمیع اینها به خود او باز خواهد گشت. ملائکۀ فردوس در ملأ اعلی او را به یکدیگر نشان داده بعضی به بعض دیگر خبر دهند که این همان کسی است که از ازل‌الآزال به خداوند استکبار نموده و به انبیاء و مرسلین اعتراض کرده. پس او را بشناسید و لعنش کنید. خداوند او را خادم حروفات الهیه نموده به طوری که مراقد آنها را تعمیر کرده است. بعد خطاب به او می‌فرمایند تو تصوّر کردی که با تعمیر مراقد آنها خدمتی به حق کردی؛ تو اساس بیت را نه تنها تعمیر نکردی بلکه تخریب کردی و ارکانش را نابود ساختی و آثارش را از بین بردی. تو کسی هستی که فتوی علیه صاحب بیت دادی و از خداوند حیا نکردی.

بعد، یکی از دلایل گناهانش را اینگونه بیان می‌کنند: مگر شما نمی‌گویید که خداوند در کتابش نهی کرده است که "لاتأخذوا اموال النّاس بالباطل ثمّ عن امره لاتستنکفون." (اموال ناس را به باطل نگیرید و از اطاعت امر او خودداری ننمایید.) بعد می‌فرمایند که چرا اموال ناس را به باطل از کسی گرفتی که علیه خداوند سرکشی و عصیان نمود و ظلم او "اظهر من الشّمس فی وسط السّماء" بود و با آن پول به تعمیر این بیوت پرداختی و ما شهادت می‌دهیم که صاحب بیت از شماها و اعمالتان بری است و شما را به علّت آنچه که مرتکب شدید لعن می‌کند.

بعد می‌فرمایند شنیدیم که این شخص در مجالس به استکبارش بر خداوند افتخار می‌کند. به او بگویید که بودند کسانی قبل از تو که افتخار می‌کردند و اینک در جهنّم نوحه و ناله نمایند و برای خود یار و یاوری نیابند و هرچه طلب می‌کنند که فریادرسی به دادشان برسد نصیب آنها نقمت الهی است که کافران را معذّب می‌سازد و تو نیز، ای عبدالحسین، به مقرّت که آتشی است که مشرکان در آن معذّب هستند باز خواهی گشت. بگو ای مشرک بالله اهل درکات سفلی هم از نار نفس تو در گریزند و از تو به خدا پناه می‌برند.

بعد از او می‌پرسند مگر شما را خداوند نهی نکرده که به ظالمان و کافران توجّه نکنید و روی نیاورید. پس به چه برهانی شما به این ظالم فاجری که خودش مرتکب منهیات شده افتخار می‌کنید. مگر نه آن که او جمیع اوامر الهی را رها کرده پس چرا به او تقرّب می‌جویید و احترام گذاشته مدحش و ثنایش گویید. (برای زیارت اصل لوح مبارک نگاه کنید به لمعات‌الانوار، ج1، ص364-367)

**اقدامات شیخ عبدالحسین علیه جمال مبارک**

قضیه شیخ عبدالحسین با وقایع دیگری به هم گره خورده است. جناب اشراق خاوری از قول جناب ابوالفضائل (حجج البهیّه، ص139 به بعد) شرحی مرقوم داشته‌اند که خواندنی است:

"چون جمال مبارک در دارالسّلام بغداد وارد شدند و انوار امر الهی بر اطراف و اکناف تابش نمود علمای رياست‌طلب شيعه که در کاظمين و کربلا و نجف مقام داشتند و در آن روز نهايت اهميت را دارا بودند از مشاهدهٴ عظمت امر و پيشرفت شريعت الهيه به فغان و فرياد آمده و ندای وادينا برافراشتند. از جمله شيخ عبدالحسين مجتهد طهرانی که در آن ايام دولت ايران او را ظاهراً به اسم تعمير مشاهد مشرفه به عراق فرستاده ولی در حقيقت شاه او را تبعيد نموده بود. چه، از فتنه‌انگيزی وی بيمناک بود. شیخ عبدالحسین چون عظمت امرالله را نگريست در فکر فساد افتاد و چون به واسطه مأموريت ظاهره از طرف دولت ايران جميع علما و بزرگان آن سامان از وی احترام مي‌نمودند و نفوذی فوق‌العاده داشت از اطراف بزرگان علمای شيعه را در شهر کاظمين دعوت نمود و ضمناً از مرحوم شيخ مرتضی انصاری هم، که در آن اوان رياست کليه بر جميع داشت، درخواست نمود تا در آن مجلس حاضر شود ولی حقيقت مقصد خود را از مرحوم شيخ انصاری مخفی داشت و به اسم ميهمانی او را دعوت نمود.

بالاخره جميع علما حاضر شدند و شيخ طهرانی در بين جمع به پا خاسته خطابهٴ ‌بليغ راجع به مقصود خود و مقصد از دعوت علما ادا نمود. مرحوم شيخ انصاری چون از قضيه مسبوق گرديد بدون درنگ از جای برخاسته از مجلس بيرون رفت و هر چه خواستند او را نگهدارند قبول نفرمودند و در فتنه‌انگيزی آن قوم دخالت ننمود و از کاظمين در همان ساعت خارج شده به نجف اشرف روانه گرديد.

شيخ طهرانی هر چند به واسطه عدم دخالت مرحوم شيخ انصاری اندکی در اساسي که نهاده بود تزلزلی رخ داد ولی به قوّۀ بيان خود سايرين را قوی‌دل ساخته و در مقام وسوسه و فتنه‌انگيزی برآمد. آخر قرار شد در ابتدا علما از بين خود نفسی را انتخاب کنند و به حضور حضرت بهاءالله فرستاده طلب حجت و برهان نمايند و پس از ردّ و قبول، حاجی ملاحسن عمو را انتخاب و به حضور جمال قدم فرستادند. وی به وسيله زين‌العابدين‌خان، که از اعيان ايرانی و مقيم عراق بود به حضور مبارک مشرّف شده بی‌نهايت مجذوب بيان و فصاحت و ملاحت گفتار و منجذب احاطه علميه طلعت عظمت سبحان گرديد و در آخر از حضور مبارک تمنّای بروز معجزۀ ظاهره نمود که به ظهور آن حجت از جميع جهات بر علما بالغ شود.

فرمودند هر چند شيوهٴ الهيه بر اين نبوده اما علما يک معجزه را معيّن نمايند و بر تعيين آن متّفق شوند تا ظاهر گردد. ملّاحسن عمو پس از خضوع و خشوع از محضر مبارک مرخص شده نزد علما رفت و داستان را بيان کرد. علما پس از آرا مختلفه و عقايد متباینه در اين قضيه اظهاری ننمودند. عظمت و سطوت امر الهی آن جمع را متفرق و آن قلوب را خائف کرد و از ترس رسوائی خود به تعيين معجزه اقدام نکردند.

چون شيخ طهرانی از اين داستان نتيجه‌ای که در نظر داشت حاصل نکرد در فکر ديگر افتاد و برای اطفاء نور الهی به دسيسهٴ ديگر متشبّث گشت. به افکار سياسيه متوسل و با امرا و اکابر ايران در آزار و اذيت مظلومان هم‌نوا گرديد. با دشمنان بهائيت آغاز مکاتبه نهاد و از هيچگونه تهمت و افترائی خودداری نکرد تا اذهان متصديان امور دولتی ايران و عثمانی را مغشوش و به آزار و اذيت مظهر امر رحمن وادار نمود ولکن جز خسران از اقدامات خود نتيجه‌ای ‌نبرد و نام او برای عبرت آيندگان در متون صحف و دفاتر باقی ماند. (رحیق مختوم، ج2، ص23-26)

داستان ملّا حسن عمو در لوح امر از قلم جمال مبارک نازل شده است. این لوح مبارک در جلد اوّل آثار قلم اعلی، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص199-201 درج شده است. حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات این حکایت را اینگونه نقل فرموده‌اند:

"علمای ايران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکيل نمودند و اسم آن شخص ملّا حسن عمو بود. آمد به حضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد جواب فرمودند. و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرّ و معترفند و مسلّم عمومست که در جميع علوم نظير و مثيلی ندارد و اين هم مسلّم است که تدرّس و تحصيل نکرده‌اند و لکن علما مي‌گويند که ما باين قناعت ننمائيم و به سبب علم و فضل اقرار و اعتراف به حقّيّتشان نکنيم. لهذا خواهش داريم که يک معجزه‌ای به جهت قناعت و اطمينان قلب ظاهر فرمايند. جمال مبارک فرمودند هر چند حقّ ندارند زيرا حقّ بايد خلق را امتحان نمايد نه خلق حقّ را ولی حال اين قول مرغوب و مقبول. امّا امراللّه دستگاه تياتر نيست که هر ساعت يک بازی در بياورند و هر روزی يکی چيزی بطلبد در اين صورت امراللّه بازيچهٴ صبيان شود. ولی علما بنشينند و بالاتّفاق يک معجزه‌ای را انتخاب کنند و بنويسند که به ظهور اين معجزه از برای ما شبهه‌ای نمي‌ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقّيّت اين امر مي‌نمائيم و آن ورقه را مهر کنند و بياور و اين را ميزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد. آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارک را بوسيد و حال آن که مؤمن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد و پيغام مبارک را تبليغ نمود. حضرات مشورت کردند و گفتند اين شخص سحّار است شايد سحری بنمايد آن وقت از برای ما حرفی نمي‌ماند و جسارت نکردند. ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت به کرمانشاه و طهران و تفصيل را به جميع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود. (مفاوضات عبدالبهاء، ص22-23)

**نقش میرزا بزرگ‌خان قزوینی کنسول ایران در بغداد**

در ماه جولای 1860 میرزا بزرگ‌خان قزوینی به عنوان قنسول ایران وارد صحنه شد. او مرد بانفوذی بود که قبلاً هم به عنوان قنسول در ارض‌روم انجام وظیفه کرده بود. قبل از ورود او شایعه‌ای بین مردم رواج یافت که دهان به دهان می‌گشت. شایعه به این صورت بود که او قرار است بیاید و برای همیشه به کار بابی‌های پر دردسر خاتمه دهد. میرزا بزرگ‌خان نیز برای این که اهمّیت و اعتبار خود را هرچه بیشتر جلوه دهد با عدّه‌ای اوباش که همراه خود آورده بود، سوار بر اسب در معابر عمومی ظاهر می‌شد و به گشت و سواری می‌پرداخت. طولی نکشید که میرزا بزرگ‌خان به شیخ عبدالحسین طهرانی، که دو سال قبل از او به عراق آمده بود، پیوست. میرزا بزرگ‌خان از والی بغداد، مصطفی نوری پاشا، برای توقیف بابی‌ها و فرستادن آنها به ایران کمک خواست. ولی والی با او همراهی نکرد.

حضرت بهاءالله گاهی جناب کلیم را به دیدن میرزا بزرگ‌‎خان می‌فرستادند. یک روز کنسول نادان با تکبّر فراوان به جناب کلیم گفت که قادر است آنچه را که اراده کند در مورد حضرت بهاءالله انجام دهد. جناب کلیم جواب دادند، "آیا هیچ فکر می‌کنید چرا من گاهی به دیدن شما می‌آیم؟ آیا خیال می‌کنید به خاطر گرفتن پست یا مقام و یا کمک‌خرج نزد شما می‌آیم؟ این ملاقات‌ها فقط برای نشان دادن حسن نیت ماست. بخدا قسم اگر لطف آن حضرت نسبت به شما قطع شود، همین اشخاصی که خیلی به شما نزدیک هستند شما را نابود خواهند کرد." سپس جناب کلیم تک تک دسیسه‌ها و اعمال شرورانۀ قنسول را بیان کرده آنها را چنان دقیق و کامل یادآوری نمودند که قنسول در جواب فقط توانست بگوید، "گذشته‌های گذشته است. اگر ایشان در آینده هم مرا مورد لطف قرار دهند من نیز در خدمت ایشان آماده خواهم بود." ولی، میرزا بزرگ‌خان اصلاح شدنی نبود و هرگز هم از طرح توطئه به همدستی شیخ عبدالحسین دست برنداشت.

قنسول به یکی از اشرار به نام رضای ترک وعده داد اگر حضرت بهاءالله را به قتل برساند پاداش خوبی به او خواهد داد. رضای ترک وقتی فرصتی فراهم آمد و جمال مبارک در حمّام تشریف داشتند برای اجرای مقصود خود وارد حمّام شد ولی به اظهار خودش هنگامی که خود را در حضور مبارک یافت چنان احساس شدیدی از رُعب و هراس و پشیمانی وجودش را گرفت که بی‌اختیار بازگشته راه فرار پیش گرفت.

داستان دیگری در رابطه با قنسول و جمال مبارک آ ن که حاجی میرزا هادی جواهری که از ثروتمندان ایرانی مقیم بغداد و منجذب به حضرت بهاءالله بود، در وصیت‌نامۀ خود تنظیم امور املاک و دارایی خویش را به هیکل مبارک سپرد. پسر حاجی میرزا هادی که میرزا موسی نام داشت سالها مایۀ یأس و نومیدی پدر گشته بود و پدر به حق نگران آیندۀ او بود. تغییراتی که در این پسر پس از پیوستن به حضرت بهاءالله به وجود آمد باعث شد که پدرش نیز به راه او برود و بالاخره وصیت‌نامه خود را به آن صورت تنظیم نماید. وصیت‌نامه او و یکی دیگر از ثروتمندان سرشناس ایرانی به نام حاجی هاشم عطّار که امورش را به جمال مبارک سپرده بود سبب شد چنان شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ‌خان به جوش و خروش آیند که تحریکات خود را علیه هیکل مبارک شدیدتر از سر گرفتند.

میرزا بزرگ‌خان به طمع ثروت حاجی میرزا هادی جواهری قصد داشت با دختر او ازدواج کند. حاجی میرزا هادی حضرت بهاءالله را برای اجرای وصیت‌نامه‌اش تعیین کرده بود. بدین لحاظ قنسول حضرت بهاءالله را مانع اجرای نقشه خود می‌دانست. به این علّت تصمیم گرفت آن حضرت را از بغداد خارج کند تا به مقصود خود برسد. لذا به سفیر ایران، میرزا حسین‌خان مشیرالدّوله نوشت که حضور حضرت بهاءالله در مجاورت مرزهای ایران مشکل‌ساز است و باید از اینجا خارج شوند. مشیرالدّوله ماجرای قنسول و قصد او برای ازدواج با دختر میرزا هادی را برای وزیر خارجه، میرزا سعیدخان، نوشت. ولی میرزا سعیدخان گفت که باید حضرت بهاءالله را از مجاورت مرزهای ایران دور کند.

حضرت بهاءالله در مورد میراث حاجی هاشم عطّار و حاجی میرزا هادی جواهری اقداماتی به عمل آوردند تا مطمئن باشند که کسی بی‌عدالتی نکند. این موارد سبب خشم و طغیان قنسول و شیخ شد.

در اینجا لازم است بیان مبارک حضرت بهاءالله خطاب به سفیر ایران، یعنی مشیرالدّوله، راجع به قنسول مزبور نقل گردد. در اینجا اشاره به یازده سال اقامت در بغداد دارند:

"کُنّا فيهِ احدي عَشَرِ سَنِينَ اِلی أَنْ جاء سفيرکُمُ الّذی لَنْ يُحِبَّ القلمُ أَن يَجرِيَ علی اسمه و کانَ أَنْ يشرَبَ الخَمر و يرتکبَ البَغی و الفَحشاء و فَسَدَ فی نَفسهِ و اَفسَدَ العِراقَ و يَشهَدْ بذلکَ اکثرُ اهلِ الزَّوراء لو تَسئَلُ عَنْهُمْ و تکوُن مِنَ السّائلينَ و کانَ أَنْ ياخُذَ اموالَ النّاسِ بالباطلِ و تَرَکَ کلَّ ما اَمَرهُ اللّهُ به و ارتکَبَ کلَّ ما نَهيهُ عَنهُ اِلی أَنْ قام عَلَينا بَمَا اَتَّبَعَ نفسَه و هويه و سَلَکَ مَنهَجَ الظّالِمينَ و کَتَبَ اليکَ ما کَتَبَ فی حقِّنا و انتَ قَبِلتَ منهُ و اتَّبعُتَ هويه مِنْ دونِ بَيِّنةٍ و لا بُرهانٍ مبينٍ و ما تَبَيَّنْتَ و ما تَفَحَّصْتَ و ما تَجَسَّسْتَ ليظهَر لَکَ الصّدقُ عَنِ الکذبِ و الحقُّ عنِ الباطلِ و تکونَ علي بصيرةٍ منيرٍ فاسئَلْ عَنْهُ عنِ الّسفراء الّذينَ کانوا فی العِراقِ و عنْ ورائِهُمْ عنْ واليِ البَلُدَةِ و مشيرِها ليُحَصْحِصَ لکَ الحقُّ و تکونَ مِنَ المطّلعينَ فو اللّهِ ما خالَفْناهُ فی شئٍ و لا غيرَه و اتَّبَعْنا احکامَ اللّهِ في کلِّ شأنٍ و ما کنّا مِنَ المفسدينَ و هُوَ بنفسِه يشهَدُ بذلکَ ولکن يُريدُ أَنْ يأخُذنا و يُرجَعْنا اِلی العجم لارتِفاعِ اسمهِ کما انتَ ارتکبتَ هذا الذّنبَ لاَجلِ ذلکَ و انتَ و هو فی حدٍّ سواءٍ عِنْدَ اللّهِ الملِکِ العَليمِ." (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص٦١-٦٣ / مضمون: یازده سال آنجا [بغداد] بودیم تا سفیرتان آمد؛ سفیری که قلم دوست ندارد اسمش را بیاورد. شُرب خمر می‌کرد، مرتکب ظلم و خیانت و فحشا می‌شد؛ در نفس خود فساد می‌کرد و عراق را به فساد می‌کشید و اکثر اهل بغداد، اگر از آنها بپرسی، به آنچه می‌گویم شهادت می‌دهند. اموال مردمان را به باطل می‌گرفت و هر آنچه خداوند امر کرده ترک می‌کرد و آنچه نهی کرده مرتکب می‌شد تا آن که به علّت پیروی از نفس و هوی علیه ما قیام کرد و در سبیل ظالمین قدم برداشت. برای تو نوشت آنچه که در حقّ ما نوشت و تو از او پذیرفتی و بدون هیچ دلیل و برهانی از نفس خود پیروی کردی و تفحّص و تجسّس نکردی تا صدق از کذب و حق از باطل برای تو ظاهر شود و از بینش برخوردار شوی. راجع به او از سفرایی که در عراق بودند و از والی بلد و مشاور او سؤال کن تا حق برای تو واضح شود و از مطّلعین باشی. سوگند به خدا که ما در هیچ امری با او و غیر او مخالفت نکردیم و از احکام الهی در هر شأنی پیروی کردیم و ما از مفسدین نیستیم. او خودش شهادت می‌دهد به آن ولی می‌خواست ما را دستگیر کرده به ایران برگرداند تا اسم و رسمی به هم بزند و تو نیز این گناه را به همان مقصود مرتکب شدی و با او نزد خداوند در یک حدّ هستی.)

**جعل رؤیا توسّط شیخ و تعبیر آن توسّط جمال مبارک**

نبیل می‌نویسد اختیاراتی از این قبیل که عظمت و قدرت حضرت بهاءالله را آشکارتر می‌ساخت آتش کینه را بیش از پیش در وجود شیخ عبدالحسین بر می‌انگیخت. این شخص با آن که مجتهد به شمار می‌رفت و از طرف ناصرالدین‌شاه به او قدرت و اجازۀ مخصوص تفویض شده بود ولی هرگز قدرت ادارۀ نیمی از آن اختیارات را نیز نداشت و در عوض به لاف و گزاف می‌پرداخت. (با تلخیص از بهاءالله شمس حقیقت، فصل 23)

شیخ برای آن که خود را از مخلصان و بزرگان مقرّب درگاه الهی نشان دهد دست به جعل رؤیا زد. در مجلسی چنین گفت که در عالم رؤیا دیدم با ناصرالدّین‌شاه در تحت قبّه‌ای قرار دارم و در بالا محاذی سر شاه لوحی معلّق که خطّش انگلیسی و عباراتش آیةالکرسی[[1]](#footnote-1) است و مشهود بود که بابیان آن را نوشته آویزان کرده‌اند و همین که چشم شاه به لوح افتاد به من گفت این عمل بابیان است و عنقریب با همین شمشیر که بر کمر بسته‌ام تمامت آنان را از میان بر می‌دارم چنان که دَیّاری از این طائفه در هیچ دیاری باقی نماند.

بعد از آن رؤیای دیگری بدین طریق جعل نموده منتشر ساخت که دیدم در مابین خانقین و بغداد یکی از بابیان بغداد، در حالی که سواره با جمعی عازم طهرانم، خود را به من رساند و شیشه‌ای پر از خون که در دست داشت بر سر و رو و لباسم پاشید و این رؤیاها خواب‌های صادقه است و تعبیرش این که بعد از مساعی من که منتهی به قلع و قمع این طائفه می‌گردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه مرا به طهران می‌طلبد و در بین طریق به دست این طائفه کشته می‌شوم و این سبب شود که دولت و ملّت ایران به حمیّت و غیرت آمده بیخ و بنیاد این طائفه را کنده منهدم می‌نمایند.

یکی از محرمان شیخ که به طمع علم اکسیر ذهاب و ایاب به محضر ابهی می‌نمود رؤیاهای مذکور و کلماتش را معروض داشت. فرمودند: امّا رؤیای اوّلی که آیةالکرسی را به خطّ انگلیسی بالای سر سلطان ایران منصوب دید تعبیرش این است که این امر بدیع همان امر رسول‌الله است و کلامش همان کلام قرآن؛ منتهی این است که صورت الفاظ تغییر یافت. امّا رؤیای ثانیه این را بداند که ما احبّای خود را قبلاً نهی نمودیم که متعرّض او نشوند و او را به خدا واگذارند. و نه او را به طهران می‌طلبند و نه به دست بابیان کشته می‌شود و کذبش البتّه بر همه معلوم می‌گردد. آن شخص نزد شیخ رفته نصیحت و نهی و توبیخ نمود. (ظهورالحق، ج4، طبع آلمان، ص211)

**اقدام شیخ عبدالحسین برای قتل حضرت بهاءالله**

شیخ چندین بار اقدام به قتل حضرت بهاءالله کرد. حضرت عبدالبهآء در آگوست 1919 برای احبّائی که در ارض اقدس بودند وقایع ایّام گذشته را تعریف می‌کردند از آن جمله به اقدامات شیخ عبدالحسین اشاراتی داشتند. جناب دکتر لطف‌الله حکیم بیانات مبارک را یادداشت کرده‌اند. در این یادداشت‌ها آمده است که:

"وقتی که مجتهدها و ناصرالدّين‌شاه شيخ عبدالحسين را به عراق فرستادند او بنای تحريکات بر عليه جمال مبارک را گذارد. همه مجتهدين در کاظمين جمع شدند و قرار بر جهاد گذاردند و از والی تقاضای کمک کردند. ولی والی به آنها جواب داد که در اين کار دخالت نخواهد کرد. بنابراين آنها شروع به نامه‌نويسی به بغداد نمودند. جمع کثيری از ايرانيان و عرب‌های شيعه در بغداد گرد آمدند و در اين شهر احساسات شديداً به غليان آمده بود. آنگاه به دنبال شيخ مرتضی در کربلا فرستادند و فرياد "وادينا" بلند کردند و از او خواستند که به بغداد بيايد. شيخ مرتضی در راه بغداد دچار حادثه‌ای شد که پس از آن خود را به کنار کشيده و از آنها خواست که دست از سرش بردارند. از آنجائي که او خودش شخصاً موضوع را تحقيق نکرده بود از داخل شدن در آن صرف نظر نمود و توسّط زين‌العابدين‌‎خان فخرالدّوله برای جمال مبارک پيغام فرستاد که: من نمي‌دانستم و اگر فهميده بودم نمی‌آمدم و اکنون برای شما دعا مي‌کنم. کسانی که در کاظمين جمع شده بودند قرار گذاردند که دو روز ديگر به ما حمله کنند. عدّه ما جمعاً چهل و شش نفر مي‌شد. قوي‌ترين مردان ما آقا اسداللّه کاشی (کاشانی) بود که قمه‌اش حتّی وقتی روی شالش بسته مي‌شد تا روی زمين مي‌رسيد. در آن ايّام در بغداد مردی به نام سيّد حسن شيرازی مي‌زيست که گرچه از مؤمنين نبود ولی مرد بسيار خوبی بود. يک روز صبح زود وقتی جمال مبارک از منزل خارج شده بودند آقا سيّد حسن به در خانه آمد و در زد. مستخدم سياه‌پوست ما در را باز کرد. آقا سيّد حسن سراسيمه وارد خانه شد و پرسيد: "آقا کجا هستند؟" جواب دادم: "به کنار رودخانه رفته‌اند." او گفت: "چه مي‌گوئيد؟" من به او چای تعارف کردم و گفتم "برخواهند گشت." او گفت: "آقا! دنيا دارد زير و رو مي‌شود... قيامت شده .... آقا مي‌دانيد که ديشب جلسه‌ای در حضور شيخ عبدالحسين و قنسول گرفته بودند و با والی نيز نوعی به توافق رسيده‌اند. چطور است که جمال مبارک به کنار رودخانه رفته‌اند؟ آنها خيال دارند فردا حمله را آغاز کنند." در حينی که او داشت برايم تعريف مي‌کرد که چه اتفّاق افتاده است جمال مبارک از در وارد شدند. آقا حسن فوراً مي‌خواست نگرانی خود را ابراز کند ولی جمال مبارک فرمودند "بگذاريد راجع به مطلب ديگری حرف بزنيم" و شروع به صحبت فرمودند. بالاخره آقا سيّد حسن اصرار ورزيد که درد دلش را بگويد ولی جمال مبارک فرمودند "اينها هيچ فايده ندارد" و به اين صورت آقا سيّد حسن برای نهار ماند و سپس به خانه‌اش رفت.

عصر آن روز جمال مبارک از خانه خارج شدند. احباب در اطرافشان حلقه زده بودند. در بين آنها دو نفر به نام‌های حاجی عبد الحميد و آقا محمّد جواد اصفهانی وجود داشتند که افرادی دو رو بودند. جمال مبارک به بالا و پائين قدم مي‌زدند و سپس رو به جمع احبّا نموده فرمودند "آيا خبرها را شنيده‌ايد؟ مجتهدها و قنسول دست به دست هم داده و بيست هزار نفر را جمع کرده‌اند بر عليه ما حکم جهاد داده‌اند." آنگاه آن دو شخص رياکار را مخاطب قرار داده فرمودند: "برويد به آنها بگوئيد که قسم به خدای يگانه، خداوند عالميان، دو نفر را خواهم فرستاد که آنها را تا کاظمين عقب برانند. اگر جرأت دارند بيايند." آن دو نفر به سرعت رفتند و آنچه را شنيده بودند برای آنها بازگو کردند و بعد مي‌دانيد چه شد؟ همهٴ آن جمع متفرق شدند." (بهاءاللّه شمس حقيقت، ص١٨٧-١٨٩)

رضای ترک، همان شخصی که یک بار به قصد کشتن هیکل مبارک وارد حمّام شده ولی با ترس و واهمه فرار کرده بود، در سال‌های بعد تعریف می‌کند که یک روز در حالی که طپانچه‌ای در دست داشت در نقطه‌ای کمین کرده بود. حضرت بهاءالله در حالی که جناب کلیم در معیتشان بود از دور نمایان شدند. آن شخص به عبارت خودش از دیدن هیکل مبارک چنان گیج و مات شد که طپانچه از دستش به زمین افتاد و او قدرت برداشتن آن را نداشت. هنگامی که حضرت بهاءالله به او رسیدند به آقای کلیم فرمودند، "طپانچه‌اش را بردار و به دستش بده و روانۀ خانه‌اش کن. به نظر می‌رسد که راهش را گم کرده است." (بهاءالله شمس حقیقت، ص195)

يک شب شخصی به نام سيّد حسين روضه‌خوان که برای زيارت به عراق سفر کرده و در صف مُريدان هيکل مبارک درآمده بود، پنهانی به بيت مبارک آمد تا خبر بدهد که دشمنان در حدود يکصد تن از کُردها را بسيج کرده‌اند تا شب بعد به عنوان گروه عزاداران جمع شوند و به بيت مبارک حمله کنند.

بابی‌های عرب که از اين نقشه آگاه شده بودند دور هم گرد آمدند تا برای دفاع آماده شوند. هيکل مبارک به آنان اطمينان دادند که هيچگونه احتياجی به اين کار نخواهد بود. شب بعد چهار ساعت بعد از غروب آفتاب پس از آن که دستهٴ عزاداری سينه‌زنان پديدار شد، هيکل مبارک فرمودند که در خانه را باز کرده آن گروه را به داخل راه بدهند و فرمودند: "اينها ميهمان ما هستند." و دستور دادند که از آنها با شربت گلاب و چای پذيرائی شود. آنها به عنوان دشمن وارد خانه شده و مانند دوست از منزل خارج شدند و قبول کردند که نقشه‌های پليد در سر داشتند ولی با ديدن مهربانی و عظمت جمال مبارک قلوبشان منقلب شد و هنگامی که از بيت مبارک خارج مي‌شدند فرياد مي‌زدند که "خدا دشمنان شما را لعنت کند." (بهاءاللّه شمس حقيقت، ص١٩٥-١٩٦)

**ایمان آوردن نوۀ شیخ عبدالحسین به امر مبارک**

سالها بعد فاضل طهرانی، نوادۀ این دشمن پُر کین حضرت بهاءالله امر مبارک را تصدیق نموده در صف مبلّغین بزرگ و مشهور این امر که پدربزرگ عنودش آن را رد نموده به آن پشت کرده بود، در آمد. (بهاءالله شمس حقیقت، ص181) جناب اشراق خاوری دربارۀ ایشان می‌گویند:

"فاضل طهرانی اسمش شيخ حسين بود، نوهٴ شيح عبدالحسين طهرانی. من با او خيلی مأنوس بودم. بعد از مرگ پدرش توليت تمام املاک پدرش که در کوفه و کربلا و نجف و طهران داشت، همه اينها توليتش با همين فاضل طهرانی بود. وقتی امرالله را قبول کرد، از همه آن مزايا بي نصيب شد ... مرد بسيار شيرين‌سخنی بود. من مدتها با او در طهران و در شيراز هم‌دم و هم‌قدم بودم. مردی بود بسيار بذله‌گو، بسيار منقطع، بسيار مؤمن، بسيار قانع و بسيار خداپرست. نظر بسيار بلندی داشت. مبلغ کمی را که از صندوق محفل به او می‌پرداختند، همه‌اش را خرج فقرا و مساکين می‌کرد. خودش با مبلغ بسيار جزئی گذران می‌کرد ... در صعود او تلگراف بسيار عجيبی آمد ... (حضرت ولی امرالله) می‌فرمايند: "خدمات جناب فاضل ابدالدّهر در اين بساط مشهود و مذکور خواهد بود." (دانش و بينش2، دوره عبدالحميد اشراق‌خاوري، ص٢٤)

1. آیۀ 255 سورۀ بقره که عبارت "وسع کرسیُهُ السّموات و الأرض" در آن نازل شده آیةالکرسی می‌نامند و بسیار برای آن اهمّیت قائلند. [↑](#footnote-ref-1)